



انجمن قهرمان

(منزل قهرمان، خانه قهرمان)

سال ۱۳۳۹ بود. محمد قهرمان از اولین منزل مشهد خود واقع در «کوچه بغل ۴ طبقه» اثاث کشی کرد و به خیابان شاهرضا آمد و در خانه‌ای واقع در کوچه تلفن خانه ساکن شد. اواز آخر سال ۳۹ تصمیم گرفت که هر هفته در منزل خود انجمنی دوستانه برپا دارد. آقای قهرمان می‌گوید: «با دوستان شاعر قرار گذاشتم که بعد از ظهرهای سه‌شنبه در خانه من گرد بیایند و چند ساعتی را با هم باشیم.»

قهرمان که از کودکی شاعری را آغاز کرد، با همه عشقی که به شعر و ادبیات داشت، به علی که خود شرح داده است نتوانست در رشته ادبیات ادامه تحصیل دهد. اوبی هیچ کششی، از دانشگاه تهران لیسانس حقوق قضایی گرفت و پس از مدتی از زوری ناچاری، به کارمندی بانک تن در داد. در یکی از روزهای زمستان سال ۱۳۳۹ قهرمان پشت میز بانک عمران نشست و به کار خود سرگرم بود. سرش را که بالا آورد چشمش به خیابان افتاد. رفت و آمد در شبکه‌ها، گاری‌ها، دوچرخه‌سوارها و اتومبیل‌های پابدا از پشت شیشه‌های بانک دیده می‌شد. دو جوان که یکی از آن‌ها معمم بود، وارد بانک شدند و سراغ محمد قهرمان را گرفتند. جوان طلبه، محمد رضا شفیعی که کنی و جوان دیگر نعمت میرزا زاده بود. آن دواز طریق شاعر محبوبشان مهدی اخوان ثالث (م. امید) به محمد قهرمان معرفی شده بودند. آن دو بعد از ملاقات آن روز و دیدارهای بعدی و طرح دوستی با محمد قهرمان به تدریج از اعضای انجمن سه‌شنبه‌های قهرمان شدند. در آن سال‌ها شفیعی که کنی و نعمت میرزا زاده خیلی به هم نزدیک بودند. در انجمن فرخ و محفل سرگردنگارنده هم شرکت می‌کردند.

در جلسات هفتگی انجمن نوپای قهرمان، شعرهای تازه شاعران خوانده می‌شد و دوستانه مورد نقد و بررسی قرار می‌گرفت. دوستان قهرمان، بعد از دوسه ساعت شعر خوانی و گفت‌وگو، پس از خداحافظی، منزل وی را ترک می‌کردند و قهرمان تا هفته دیگر و تشکیل جلسه بعدی روز شماری می‌کرد.

البته از سال ۱۳۲۶ محمد قهرمان و مهدی اخوان ثالث به همراه ناصر عاملی به محفل فرخ (که چرخشی بود) راه یافته بودند. از همان زمان قهرمان هر وقت فرصتی به دست می‌آورد به آن محفل هم می‌رفت. خود می‌گوید: «از همان سال (۱۳۲۶) پای ما به محفل مرحوم فرخ باز شد و توانستیم از محضر آن بزرگوار

شاعری است که در انجمن فرخ شعر می‌خواند. در جایی دیگر نوشته‌ام که صبح‌های جمعه در جلسات انجمن فرخ، استاد محمد قهرمان را می‌دیدم که مثل سایه‌ای به آن جامی آمد و همه اهل انجمن به احترام او بر می‌خاستند. وی بسیار کم سخن بود و تا وقتی که از او چیزی پرسیده نمی‌شد حرفی نمی‌زد. بعد از اتمام شعر خوانی جوان ترها، با خواهش استاد محمود فرخ، که آقای قهرمان را «شازده» یا «حضرت والا» خطاب می‌کرد، وی به خواندن غزل می‌پرداخت. تصویر شعرش که شادابی جلگه‌های کشمیر را داشت یکی پس از دیگری تحسین خضار را بر می‌انگیخت. انجمن استاد فرخ همواره در طول حیات خود دایر بوده و تعطیلی نداشته است. در سردترین و گرم‌ترین هواها و در پربرف و باران‌ترین و توفانی‌ترین جمعه‌های سال، سماور آبدار خانه متصل به انجمن روشن بوده و آن محفل گرم، برای قدوم دوستان خود انتظار می‌کشیده است. استاد گلشن آزادی می‌نویسد: «حتی در مواقعی که ایشان در مسافرتند، صبح‌های جمعه تاظهر در اتاق کتابخانه فرخ، دوستان و اهل ادب و فضل اجتماع نموده، از صحبت همدیگر ادر اک فیض می‌کنند و هر دانشمند و شاعر و شخصیتی که از داخل یا گاهی از خارج به مشهد بیاید در بیت الادب فرخ پذیرایی می‌شود.»

جلسه انجمن فرخ بعد از آن که حرفی برای گفتن نداشته باشد، حوالی ساعت ۱۲ ظهر جمعه با گفتن جمله شوخی آمیز «برویم که پلودم کشیده» توسط یکی دوتن از بزرگان مجلس تمام می‌شود...

در سال ۱۳۶۰ روزی که شادروان محمود فرخ در گذشت. من هم قصد داشتم که با استاد قهرمان به تشییع جنازه آن مرحوم بروم. درست یادم نیست که چرا او به چه علت گفته شده بود که خواسته‌اند مرا اسم تقدین شلوغ نباشد. به هر حال استاد قهرمان در مراسمی که در آن خانواده فرخ و تعدادی از خویشان و دوستان نزدیکش حضور داشتند شرکت کرد. شادروان استاد سید محمود فرخ در جوار حرم رضوی آرامید.

به هر حال خاستگاه بزرگ‌ترین شاعران نوپرداز خراسانی همین انجمن فرخ است. کسانی چون مهدی اخوان ثالث، نعمت میرزا زاده، دکتر شفیعی که کنی و... در همین انجمن رشد کرده‌اند و نسل‌های بعدی شاعران نوپرداز خراسان در همین انجمن اوج گرفته‌اند. برخی از شاعران و ادیبان موجود در کتاب هفتاد سالگی فرخ مقاله و شعر برای فرخ دارند و اخوان و شفیعی از همان دسته‌اند.

اسماعیل امیر خیزی، اقبال آشتیانی، نیر سعیدی، رهی معیری، جواهری و جدی، باقرزاده بقا، محمود مستشاری، کمال زین الدین، ابراهیم صهبا، ابوالقاسم حالت، سیف‌ا... و حیدنیا، معینی کرمانشاهی و دیگران در کتاب «سفینه فرخ» آمده است. رک: ۱۰ و ۳۳/۱ به بعد...

بنابر این هر هفته ممکن است برای انجمن فرخ مهمانی تازه از خارج یا تهران یا شهرهای دیگر ایران رسیده باشد. یک هفته‌دکتر زرین کوب، یک بار ابراهیم صهبا به همراه دکتر خزائلی روشنند، دفعه دیگر شهریار و نوبت بعدی باستانی پاریزی یا ایرج افشار. جلسه هفتگی انجمن فرخ، با احوال پرسشی‌های معمول و گفت‌وگوهای دوستانه و تبادل خبرهای ادبی و اجتماعی شروع می‌شود. سپس به معرفی کتاب‌های جدید و شماره‌های تازه مجلات می‌رسد. گاهی استاد فرخ بر می‌خیزد و کتاب یا مجله‌ای را از قفسه بیرون می‌آورد و آن را به اهل انجمن نشان می‌دهد. گاه آن کتاب یا مجله، دست به دست می‌شود و در میان حاضران در انجمن می‌چرخد. در پاره‌ای از مواقع برای ملاقات‌های چند نفری از دوستی بیمار یا شرکت در جشن‌های شادی اعضا و یا مجلس سوگ‌رفیق شاعر یا ادیبی که عزیزش را از دست داده است، برنامه‌ریزی می‌شود.

در حالی که نور آفتاب صبح آدینه خود را بیشتر و بیشتر بر روی قالی‌های انجمن گسترده است و مهمانان چای مطبوع دوم و حتی سوم خود را نیز با لذت نوشیده‌اند، به دستور استاد فرخ شعر خوانی آغاز می‌شود. اول از همه محمود فرخ، شاعران کم تجربه و جوان را یکی یکی به خواندن شعر دعوت می‌کند. گاهی شعر آنان با احترام کامل توسط فرخ یا چند عضو دیگر انجمن، بسیار ملایم نقد می‌شود. و نظرها غالباً جنبه‌ار شادی و تشویقی دارد. خواهیم دید که فرخ ایراد شعرها را جلوی جمع نمی‌گیرد...

اگر شاعر برای بار اول به انجمن بیاید استاد فرخ یا دوستانش مانند استادان گلشن آزادی و نوید، از تخلص او سوال می‌کنند. و اگر هنوز تخلصی انتخاب نکرده باشد از سوی فرخ یا دیگران یک یا چند تخلص به او پیشنهاد می‌شود که از آن‌ها یکی را برگزیند. بنده نگارنده اولین باری که با ترس و لرز در انجمن فرخ حاضر شدم جوانی نوزده، بیست ساله بودم. آن روز بدون همراه و تنها با نشانی‌هایی که از کمال و دوستان در قهوه‌خانه داش آشنا شنیده بودم به انجمن فرخ رفتم.

غالباً استاد محمد قهرمان (هرگاه حضور داشته باشد) آخرین

